

اصطلاحات

اشاره

منبع اصلی مورد استفاده در این بخش کتاب راهنمای معرفت‌شناسی است که دو تن از اساتید معرفت‌شناسی، یعنی جانان دنسی و ارنست سوسا آن را ویرایش کرده‌اند و ۱۳۷ تن از اساتید دانشگاه‌های مختلف جهان در نوشتن آن همکاری داشته‌اند. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۲ توسط انتشارات بلک‌ول منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است. البته در نوشتن مقاله‌های این بخش علاوه بر کتاب گفته شده از سه منبع زیر نیز استفاده می‌شود:

I. *A Dictionary of Philosophy*, edited by Thomas Mautner, Blackwell, 1996.

II. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, General editor, Robert Audi, Cambridge University Press, U.S.A, 1995.

III. *The Oxford Companion to Philosophy*. Edited by Ted Hondrich, Oxford University Press, 1995.

Realism

واقع‌گرایی

معنای واقع‌گرایی برحسب زمینه‌ای که این اصطلاح در آن استعمال می‌شود متفاوت است. با این

همه، واقع‌گرایی در هر حوزه‌ای از اندیشه، عبارت است از این آموزه که هستارهای معینی که به آن حوزه تعلق دارند واقعی هستند. مثلاً واقع‌گرایی عُرف عام (common sense) - که گاهی به طور مطلق و بی‌قید و شرط فقط واقع‌گرایی نامیده می‌شود - می‌گوید که اشیای معمولی مانند مردم و درختان و میزها و صندلی‌ها واقعی‌اند. این بدان معنا است که این اشیا به طور مستقل از ذهن ما، یعنی مستقل از آنچه ما درباره‌ی آنها احساس یا باور می‌کنیم، در عالم خارج وجود دارند. از اینجا است که، مثلاً واقع‌گرایی علمی (scientific realism) می‌گوید که مسلمات (posits) نظری، از قبیل الکترون‌ها و میدان‌های نیرو و کوارک‌ها همه به یک اندازه واقعی‌اند. همچنین واقع‌گرایی روان‌شناختی (psychological realism) می‌گوید که حالات ذهنی از قبیل دردها و باورها واقعی هستند. در هر یک از این حوزه‌ها، و حتی در زمینه‌های محدودتری مانند مورد رنگ‌ها، گذشته، امکان، ضرورت، علیت، یا خوب و بد اخلاقی، و همین‌طور حوزه‌های حقوق و سیاست و معنی‌شناسی، می‌شود از رویکرد واقع‌گرایانه یا از خلاف آن دفاع کرد، چنان‌که بوده‌اند کسانی که رسماً از دیدگاهی موسوم به ضد واقع‌گرایی (anti-realism) دفاع کنند. در مقابل واقع‌گرایی، ضد واقع‌گرایی دیدگاهی است که واقع‌گرایی را (در اکثر معانی آن) رد می‌کند، اما از دهه‌ی ۱۹۶۰ مخصوصاً، این اصطلاح بر این دیدگاه اطلاق می‌شود که اگر شاهده‌ی له و علیه گزاره‌های معینی اساساً در دسترس نباشد، نمی‌توانیم بگوییم که این گزاره صادق است یا کاذب؛ به تعبیر دیگر، ضد واقع‌گرایی در این معنا عبارت است از انکار اصل دو ارزشی بودنِ صدق (principle of bivalence) در مورد طبقه‌ای معین از اظهارات.

تنوع مخالفت با واقع‌گرایی به اندازه‌ای است که حتی اگر بتوانیم خود واقع‌گرایی را به صورت سر راست توصیف کنیم و ویژگی‌های آن را آشکار سازیم، ثبت صورت‌های گوناگون مخالفت با واقع‌گرایی باز دشوار خواهد بود. بعضی از منکران واقع‌گرایی وجود واقعیت‌های متمایز مربوط به حوزه‌ی سخن (discourse) مورد بررسی را قبول ندارند، مثلاً عاطفه‌گرایان می‌گویند از سخن اخلاقی بر نمی‌آید که ارزش‌ها وجود واقعی دارند بلکه، سخن اخلاقی همانند تشویق و اظهار تعجب، فقط به کار بیان عواطف می‌آید. بعضی دیگر از مخالفان واقع‌گرایی منکر این هستند که هستارهای مطرح شده توسط گونه‌ای سخن، واقعاً یا دست کم به طور مستقل از اندیشه‌ی ما درباره‌ی آنها وجود دارند؛ و ایدئالیسم مثال استاندارد این نوع مخالفت با واقع‌گرایی است. عده‌ی دیگری از مخالفان واقع‌گرایی بر این نکته تأکید می‌کنند که هستارهای مربوط به سخن مورد نظر با توانایی‌های انسانی

ما و با علایق ما متناسب‌اند و بنابراین، از این حیث، امری اختراعی‌اند. تنوع صورت‌های مختلف مخالفت با واقع‌گرایی نشان می‌دهد که واقع‌گرایی هر چند به ظاهر ساده به نظر می‌آید، در حقیقت شامل چند ادعای متمایز از یکدیگر است که می‌توانیم آنها را تحت سه عنوان کلی توصیفی‌گرایی (descriptivism) و عینی‌گرایی (objectivism) و جهان‌محورگرایی (cosmocentrism) بررسی کنیم.

برنهاد توصیفی‌گرایی

طرفداران سخنی معین قطعاً وجود چیزهای متمایزی را محقق می‌دانند و درباره‌ی آنها باورها و اعتقاداتی دارند، و در صورتی که چنین چیزهایی وجود نداشته باشد، باورها و اعتقادات آنها باطل از آب درمی‌آید. این چیزها به این معنا از یکدیگر متمایزاند که نمی‌توانیم آنها را به جای یکدیگر بگیریم یا یکی را به جای دیگری اخذ کنیم. هر چند کسانی که در حوزه‌ی سخن معینی واقع‌گرائی‌اند همه توافق دارند که براساس این سخن وجود چیزهایی معین محقق است، با این حال ممکن است در مورد ماهیت چیزهایی که از این طریق موجود فرض می‌شوند ممکن است اختلاف داشته باشند. به طور مثال، کسانی که وجود رنگ‌ها را واقعی می‌دانند در مورد ماهیت آنها با دیگران اختلاف دارند؛ یا کسانی که در باب حالات ذهنی واقع‌گرائی هستند درباره‌ی وضعیت این حالات اختلاف دارند.

برنهاد عینی‌گرایی

براساس این برنهاد، اشیایی که موجود لحاظ می‌شوند خصوصیات خاص خود را دارند و این خصوصیات کاملاً مستقل است از باورها و اعتقادات کسانی که آنها را موجود می‌دانند. این بدان معنا است که اوضاع معرفتی کسانی که آنها را موجود می‌دانند هیچ تأثیر علی در وجود یا خصوصیات این اشیا ندارد، همچنین این اشیا به هیچ روی در پی این اوضاع معرفتی ظهور و بروز پیدا نمی‌کنند - یعنی وابستگی غیر علی هم ندارند. حاصل اینکه اشیایی که موجود لحاظ می‌شوند از نوعی عینیت جوهری برخوردارند.

برنهاد جهان‌محورگرایی

طرفداران سخنی معین برای به دور ماندن از خطا و نادانی در باب گزاره‌های اصلی آن سخن مجبور هستند که با اشیایی که سخن مزبور وجود آنها را محقق لحاظ می‌کند تماس‌های مناسب داشته باشند، اما تضمینی وجود ندارد که این طرفداران در انجام این کار موفق باشند. جستجوی حقیقت

برای انسان، امری است که موضوع اکتشاف است نه اختراع، و موفقیت در کشف، خود امری است امکانی؛ بنابراین در این خصوص هم نادانی امکان دارد هم خطا. نادانی امکان دارد برای این که ممکن است هرگز با حوزه‌های خاصی از واقعیت‌های مستقل در جهان برخوردی نداشته باشد. خطا نیز امکان دارد زیرا همیشه برای انسان این امکان وجود دارد که با چیزهایی که برخورد می‌کند فقط به طور ناقص آشنا شود.

بر نهاد اول واقع‌گرایان آنها را دست کم با سه دسته از مخالفان مواجه می‌سازد: تحویل‌گرایان و ابزارانگاران و نظریه پردازانی که در پی گونه‌های پیچیده‌تر ابزار انگاری هستند. تحویل‌گرایان درباره‌ی حوزه‌ی سخن مورد نظر می‌گویند که آن را می‌توانیم به بعضی حوزه‌های دیگر تحویل دهیم و بنابراین آن سخن، وجود چیزهای متمایزی را محقق نمی‌سازد. به این ترتیب، شخص تحویل‌گرای ممکن است بگوید که سخن مبتنی بر اعتقادات عامه در باب اشیای فیزیکی یا سخن علمی در باب هستارهای مشاهده‌ناپذیر را می‌توان به سخن گفتن درباره‌ی سطح پدیداری محض تحویل داد؛ یا می‌توان سخن اخلاقی را به سخن گفتن درباره‌ی طرز نگرش، و سخن مربوط به اشیای ذهن را به سخن گفتن درباره‌ی رفتار تحویل داد. از سوی دیگر ابزارانگاران می‌گویند که سخن معین وجود هیچ چیزی را محقق نمی‌کند زیرا در حقیقت گزاره‌های آن در قدرت سخنان انشایی است؛ به طور مثال سخن نظری در علم در حقیقت راهی برای تصمیم‌گیری درباره‌ی وضعیت‌های مناسب آزمایشگاهی است؛ و سخن اخلاقی صرفاً راهی برای بیان عواطف است. امروزه دو نوع ابزار انگاری مؤثر وجود دارد: طرح‌گرایی (projectivism) و تجربه‌گرایی ساختاری (constructive empiricism).

طرح‌گرایان می‌گویند سخن مورد نظر صرفاً به کار نقشی می‌آید که ابزارانگاران به آن نسبت می‌دهند و مستلزم وجود هیچ چیز متمایزی نیست، اما در عین حال به گونه‌ای است که گویا از وجود محقق اشیایی خبر می‌دهد و همین امر بر شخص واقع‌گرا تأثیر او را گمراه می‌کند. تجربه‌گرایان ساختاری - که به نوعی جزو پندارگرایان (fictionalists) محسوب می‌شوند - اعتقاد دارند که هر چند هر سخن مورد نظر در باب وجود اشیای متناسب با آن لحن قطعی دارد، با این حال نمی‌تواند به معنای تحقق قطعی وجود این اشیا باشد، بلکه تنها ممکن است به این معنا باشد که گزاره‌های موجود در سخن صرفاً کفایت عملی دارند و به کار اهداف عملی، که ابزارانگاران بر آن متمرکز هستند، می‌آید. ون فراسن (Van Frassen) در کتابش تصور علمی (The Scientific Image ۱۹۸۰)

از چنین عقیده‌ای دفاع کرده است.

بر نهاد دوّم واقع‌گرایان آنها را با دو دسته اصلی از مخالفان مواجه می‌سازد: اول نظریه‌پردازان خطا، و دوم ایده‌آلیست‌ها. نظریه پردازان خطا، و از جمله جی. ال. مکی (J.L.Mackie) در کتابش اخلاق: اختراع درست و نادرست (1977)، *Ethics: Inventing Right and Wrong*، منکر وجود چیزهایی هستند که سخن مورد نظر وجود آنها را محقق می‌داند. آنها می‌گویند سخن مربوط به موجهات از وجود دنیاهاى ممکن و از امکانات می‌گوید، یا سخن اخلاقی وجود ارزش‌ها را محقق می‌داند، در حالی که می‌دانیم چنین چیزهایی اصلاً وجود ندارد، بنابراین، باورها و اعتقاداتی که پیامد سخنان مذکور هستند ممکن نیست صادق باشند. اما ایدئالیست‌ها، برخلاف نظریه‌پردازان خطا، وجود چیزهایی را که سخن مورد نظر محقق می‌داند می‌پذیرند؛ همان‌طور که بارکلی وجود اشیاى را که عقل سلیم آنها را موجود می‌داند می‌پذیرد؛ اما آنچه آنها انکار می‌کنند وجود مستقل این اشیا از حالات و ملکات مردمی است که به وجود آنها باور دارند و درباره‌ی آنها احکامی صادر می‌کنند. ایدئالیست‌ها بر آن هستند که وجود این اشیا تا اندازه‌ای به حالات و ملکات مردم وابسته است. این حالات و ملکات، بسته به این که ایدئالیسم از نوع ذهنی یا عینی باشد، ممکن است فردی یا جمعی بوده باشد. به طور مثال، برکلی ایدئالیست ذهنی و هگل معمولاً ایدئالیست عینی - یا ایدئالیست بین ذهنی - تلقی می‌شوند.

حاصل دو بر نهاد اول واقع‌گرایان در هر حوزه‌ای از سخن این ادعا است که اشیاى با اوصافی معین و مستقل از تأثیر معرفتی ما وجود دارند. بر این اساس کسی که در باب اعتقادات عامه واقع‌گرا است می‌گوید که صندلی‌ها و میزها و چیزهایی از این قبیل به طور مستقل وجود دارند، یا کسی که در حوزه‌ی علم واقع‌گرا است می‌گوید که پروتون‌ها و الکترون‌ها و چیزهای مشاهده‌ناپذیری از این قبیل به طور مستقل از تأثیر معرفتی ما وجود دارند. در مقابل مخالفان معتقدند که راه‌هایی برای ردّ کردن این ادعا هم بر اساس بر نهاد توصیفی‌گرایی و هم بر اساس بر نهاد عینی‌گرایی وجود دارد. اما بر نهاد سوم، یعنی بر نهاد جهان‌محورگرایی، بر نهادی است که بعضی از نویسندگان و طرفداران واقع‌گرایی از قبیل اسمارت (J.J.C. Smart) و دی. پاپینو (D. Papineau) به آن نقش محوری در واقع‌گرایی بخشیده‌اند، و این در حالی است که بعضی دیگر از واقع‌گرایان، مانند ام. دیویت (M.Devitt) به آن بی‌توجه‌اند. این بر نهاد واقع‌گرا را با مخالفت نگرشی مواجه می‌سازد که

می‌توانیم آن را انسان‌محوری (anthropocentric) بنامیم. بر پایه‌ی نگرش انسان‌محور ممکن نیست افراد گروهی معین در خصوص پاره‌ای از گزاره‌های اساسی سخن مورد نظر نادان یا برخطا باشند. بعضی از حامیان این نگرش، مانند دیوید سون (D. Davidson) و ریچارد رُرتی (R. Rorty) با توسل به این نکته که اشیای وضع شده به وسیله‌ی سخن، اشیایی هستند که باور اغلب حامیان این سخن درباره‌ی آنها صادق است امکان نادانی یا خطای آنها در باب این اشیا را انکار می‌کنند. بعضی دیگر مانند تِنانت (N. Tennant) امکان نادانی یا خطا را به این صورت انکار می‌کنند که گزاره‌هایی که ما درباره‌ی آنها فاقد شیوه‌های داوری هستیم ارزش صدق معینی دارند، و این امر نادانی را محدود می‌کند. در هر صورت، نگرش انسان‌محورانه هر شکلی به خود بگیرد واقع‌گرایان آن را انکار می‌کنند. واقع‌گرایان معتقدند که در خصوص هر سخن معینی، همیشه این امکان وجود دارد که عده‌ای در باب گزاره‌های اساسی و اصلی آن سخن نادان یا برخطا باشند. همیشه این امکان وجود دارد که حامیان و معتقدان سخن معین در باب همه یا پاره‌ای از مدعیات اصلی سخن برخطا باشند. ممکن است نخست چنین در نظر آید که پذیرفتن دو برنهاد نخست واقع‌گرایی و سپس انکار برنهاد سوم به سبک انسان‌محوری مستلزم ناسازگاری است. اگر این طور باشد، به معنای این خواهد بود که انسان‌محورگرایی در واقع راه مستقلی برای انکار واقع‌گرایی نیست. اما در حقیقت ناسازگاری وجود ندارد، و انسان‌محورگرایی، راهی مستقل برای مخالفت با واقع‌گرایی است. این امکان وجود دارد که بعضی از راه‌های انکار دو برنهاد نخست مستلزم انسان‌محورگرایی بوده باشد اما آن مستلزم انکار هیچ یک از دو برنهاد نخست نیست. فیلسوفی ممکن است به طور سازگار معتقد باشد که یک سخن معین موجودات خاص و متمایزی را محقق می‌کند، و این اشیای محقق به نحوی مناسب مستقل از حالات معرفتی مردم هستند، اما در عین حال عقیده داشته باشد که این اشیا البته با علایق و توانایی‌های انسانی متناسب‌اند. به طور مثال، دیدگاه متعارف درباره‌ی رنگ را در نظر بگیریم. براساس این دیدگاه به طور پیشینی صادق است که چیزی قرمز است اگر و فقط اگر برای مشاهده‌گران عادی در شرایط عادی قرمز در نظر آید. این دیدگاه، محقق دانستنِ خاصیت قرمزی در سخن مربوط به رنگ را مجاز می‌دارد، و این سخن ممکن است قرمزی را ویژگی فیزیکی معینی، مثلاً انعکاس نور از سطحی معین، معرفی کند. این دیدگاه امکان دارد که با توصیفی‌گرایی و عینی‌گرایی درباره‌ی رنگ سازگار باشد، اما جهان‌محورگرایی در اینجا صدق نکند؛ زیرا خطای انسانی محدودیت‌هایی دارد:

یعنی مشاهده‌گران عادی در شرایط عادی امکان ندارد درباره‌ی رنگ چیز برخطا باشند. در اینجا رنگ هر چند با این رویکرد امری عینی است، در عین حال یک ویژگی انسان‌محورانه است، ویژگی‌ای که به هر حال عنصری از اختراع و اکتشاف را از خود نشان می‌دهد.

در مورد برنهاد جهان‌محورانه‌ی واقع‌گرایان سه مطلب دیگر باید گفته شود. مطلب نخست این است که در این برنهاد مفهومی از صدق مطرح می‌شود که دقیقاً همان مفهوم داده شده در الگوی غیر نقل‌قولی (dis quotational) صدق است؛ در این الگو، به طور مثال، در مورد صدق گگ گفته می‌شود که «گگ» صادق است اگر و فقط اگر «گگ» یعنی فرض این است که ما گگ را می‌فهمیم و چون می‌فهمیم مثلاً می‌دانیم که نقیض نه‌گ است یا با انکار نه‌گ هم‌ارز است، یا اگر با «اگر گگ آنگاه ق» ترکیب شود، جواز استنباط ق را به دست می‌دهد. پس دانستن گگ در حقیقت برای انتقال به دانستن مفهومی از صدق که در برنهاد سوم واقع‌گرایان مطرح می‌شود کفایت می‌کند. این سخن در باب برنهاد نقیض انسان‌محورگرایان نیز صادق است، یعنی این برنهاد نیز همان مفهوم صدق را در بطن خود دارد.

مطلب دوم در باب برنهاد سوم واقع‌گرایان طرح این سؤال است که کدام حقایق به اندازه‌ی کافی برای سخن مورد نظر اساسی‌اند و بنابراین متعلق برنهاد سوم باشند. واقع‌گرایان می‌گویند که در مورد گزاره‌های اساسی هر حوزه‌ای از سخن هم خطا ممکن است هم نادانی. به این ترتیب این سؤال مطرح می‌شود که پس گزاره‌های غیراساسی، اگر اصلاً چنین گزاره‌هایی در سخن مورد نظر وجود داشته باشند، کدام‌اند؟ پاسخ به طور مختصر این است که اگر گزاره‌ای به گونه‌ای باشد که پیرو سخنی که گزاره به آن تعلق دارد آن را بفهمد ناگزیر از پذیرش یا رد آن باشد، آن گزاره برای سخن مورد نظر گزاره‌ای اساسی، و در غیر این صورت غیر اساسی است. این بدان معنا است که طرفدار سخن معین بودن، به معنای فهمیدن آن، و فهمیدن آن به این معنا است که اگر گزاره‌ی متعلق به سخن، صادق باشد او ناگزیر باید آن را بپذیرد و اگر کاذب باشد ناگزیر باید رد کند. اگر واقع‌گرا این پاسخ را بپذیرد در این صورت نمی‌تواند نادانی یا خطا در باب گزاره‌های سخنی معین را برای طرفداران خاص آن سخن ممکن بداند، و طبیعتاً باید این نوع نادانی یا خطا در مورد آنها را انکار کند. اما این انکار البته حاصل تزلزل او در اعتقادات واقع‌گرایانه نیست، بلکه صرفاً حاصل دیدگاه او در باب پیش فرض‌های طرفداران خاص در حوزه‌ی سخن مورد نظر است. واقع‌گرا مجبور خواهد بود این را که هستاره‌های مربوط به سخن مورد نظر موجوداند گزاره‌ای غیر اساسی تلقی کند زیرا براساس برنهاد

توصیفی‌گرایانه، طرفداران سخن ضرورتاً باید چنین هستارهایی را محقق بدانند، و براساس برنهاد عینی‌گرایانه، ممکن نیست آنها در انجام این کار به خطا بروند. در غیر این صورت او می‌تواند متعهد نباشد، یعنی ممکن است به گزاره‌های غیراساسی دیگری اذعان کند و ممکن است اذعان نکند. اگر گزاره‌های غیر اساسی دیگر تأیید شوند، این گزاره‌ها در واقع حرف‌های تکراری‌ای خواهند بود که پذیرش و رد آنها عموماً به معنای فهم حوزه‌ی سخن خواهد بود؛ یعنی این گزاره‌ها در واقع با صدق‌ها و کذب‌های تحلیلی سنتی هم‌پوشانی خواهند داشت.

سومین مطلبی که لازم است درباره‌ی برنهاد جهان‌محوری واقع‌گرایان گفته شود این است که قدرت این برنهاد بسته به اینکه در مقابل افراد یا گروه‌ها - و در نهایت در مقابل جامعه - اظهار شود و بسته این که شرایط این افراد یا گروه‌ها چگونه باشد ممکن است متغیر باشد. گفتن اینکه فرد ممکن است نادان یا بر خطا باشد یک چیز است؛ و اینکه کل جامعه نیز ممکن است دچار نادانی یا خطا گردد چیزی شدیدتر و مهم‌تر است. گفتن این که فرد یا جامعه در شرایط واقعی خودشان ممکن است دچار نادانی یا خطا باشند یک چیز است، و گفتن اینکه آنها حتی در شرایط عادی یا کمال مطلوب نیز ممکن است دچار خطا یا نادانی شوند چیزی مهم‌تر و شدیدتر است. شرایط عادی شرایطی است که فاقد موانع خاصی است؛ و شرایط کمال مطلوب شرایطی است که در آن مزیت‌های خاصی حضور دارد، یعنی همه‌ی شواهد مربوط در دسترس است. قوی‌ترین روایت برنهاد واقع‌گرایان می‌گوید که نادانی و خطا برای هر یک از ترکیبات معرفتی شش مورد زیر امری ممکن است:

حکم فردی	اجماع عام	
۱	۴	در شرایط واقعی
۲	۵	یا عادی
۳	۶	یا کمال مطلوب

حاصل این که واقع‌گرایان در هر حوزه‌ای از سخن بر سه برنهاد تأکید دارند و بدین ترتیب سه گونه مخالفت متفاوت را در برابر خود می‌یابند. واقع‌گرا در مخالفت با تحویل‌گرایی و ابزارانگاری و مانند آن می‌گوید که سخن، هستاره‌های متمایزی را وضع می‌کند؛ این همان برنهاد توصیفی‌گرای است. واقع‌گرا در مخالفت با نظریه‌پردازان خطا و ایده‌آلیست‌ها می‌گوید که اشیایی که وضع می‌شوند وجود دارند و وجود آنها مستقل از حالات مردمی است که به آنها باور، و درباره‌ی آنها احکام خاصی

دارند؛ و این بر نهاد عینی‌گرایی است. سوم اینکه، واقع‌گرا در مخالفت با انواع انسان محوری بر نهاد جهان محوری را دارد که بر اساس آن طرفداران یک سخن ممکن است در باب گزاره‌های اساسی آن سخن ندادن یا بر خطا باشند.

پس نتیجه‌ی واقع‌گرایی در معنایی که گفته شد این است که هستارها باید کشف شوند، و نادانی و خطا درباره‌ی آنها البته امری ممکن است. واقع‌گرایی در این معنا در حوزه‌های مختلفی اطلاق می‌شود که حوزه‌های زیر از آن جمله است:

(ontological realism)

واقع‌گرایی هستی‌شناختی

واقع‌گرایی هستی‌شناختی، یعنی نظریه‌ی مربوط به آنچه موجود است. واقع‌گرایان عقیده دارند که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که به طور مستقل از ما و اندیشه‌های ما وجود دارد، و بنابراین بعضی از واقعیت‌های این جهان ممکن است در خارج از دسترس ما باشند، به این معنا که ما قادر نیستیم بگوییم که آنها را کسب می‌کنیم.

(conceptual realism)

واقع‌گرایی مفهومی

دیدگاهی است که بر اساس آن کلیات به طور مستقل و به طور عینی وجود دارند و وجودشان را مدیون افرادی نیستند که آنها را وصف می‌کنند، هم چنین وجودشان را مدیون این نیستند که ذهن آدمی آنها را درک می‌کند. این دیدگاه که از نظریه‌ی مثل افلاطون ناشی شده است در قرون وسطا صورت‌بندی شد، و در مقابل دو نظریه دیگر یعنی اسم‌گرایی (nominalism) و مفهوم‌گرایی (conceptualism) قرار گرفت. فرگه، منطق‌دان آلمانی، معروف‌ترین طرفدار جدید واقع‌گرایی مفهومی است.

(scientific realism)

واقع‌گرایی علمی

واقع‌گرایی علمی دیدگاهی است که بر اساس آن بسیاری از هستارهای نظری، از قبیل الکترون‌ها و کوآرک‌ها، که وجودشان در یک نظریه‌ی علمی صادق برای تبیین پدیده‌های مشاهده‌پذیر مسلم فرض می‌شود، واقعی و موجوداتی مستقل‌اند. این دیدگاه در برابر دیدگاه عملیاتی‌گرایی (operationalism) و ابزار انگاری (instrumentalism) قرار دارد. بعضی از نویسندگان اصطلاح «واقع‌گرایی علمی» را در معنای عام‌تری به معنای انواع واقع‌گرایی که با جهان‌بینی علمی سازگاری دارند به کار می‌برند.

واقع‌گرایی وجهی

(modal realism)

دیدگاهی که براساس آن واقعیت‌های وجهی وجود دارند؛ یعنی واقعیت‌هایی که به درستی باجملاتی به شکل «ضروری است که...» یا «ممکن است...»، که واقعی و مستقل از اندیشه و زبان ما هستند، توصیف می‌شوند. اصطلاح «واقع‌گرایی وجهی» را غالباً در مورد نظریه‌ی دیوید لویس (David Lewis)، یا در مورد این برنهاد خاص نظریه‌ی او به کار برده‌اند که جهان‌های ممکن به اندازه‌ی جهان واقعی، واقعی است.

واقع‌گرایی اخلاقی

(moral realism)

این اصطلاح معمولاً به دو معنی به کار می‌رود: (۱) دیدگاهی که بر اساس آن واقعیت‌های اخلاقی مستقل از باورها و رویکردهای ما هستند. اصطلاح واقع‌گرایی اخلاقی، در این معنا، با عینی‌گرایی اخلاقی (moral objectivism) و شناخت‌گرایی اخلاقی (moral cognitivism) هم‌معنی یا قریب‌المعنی است. (۲) دیدگاهی که براساس آن واقعیت‌های اخلاقی مستقل از اراده‌ی الهی یا اراده‌ی قانون‌گزاران بشری هستند.

البته اصطلاح «واقع‌گرایی اخلاقی» گاهی در معنای کاملاً متفاوت از آنچه در بالا گفته شد به کار می‌رود؛ در این معنا، دیدگاه واقع‌گرایانه در باب منش و رفتار انسان را «واقع‌گرایی اخلاقی» می‌گویند.

واقع‌گرایی معناشناختی

(semantic realism)

هر جمله‌ی خبری ارزش صدق معینی دارد، یعنی یا صادق است یا کاذب، حتی اگر راهی برای تعیین آن نداشته باشیم. این همان اصل دو ارزشی بودن صدق (principle of bivalence) است، که از آن به «واقع‌گرایی معناشناختی» تعبیر می‌شود. دیدگاه مخالف، که معمولاً به سادگی «ضد واقع‌گرایی» نامیده می‌شود و مخصوصاً مایکل دامت از آن به شدت حمایت کرده است اصل دو ارزشی بودن صدق را منکر است. براساس دیدگاه ضد واقع‌گرایی سخن گفتن از حقایقی که راهی برای تأیید آنها وجود ندارد بی‌معنا است. یعنی تا زمانی که ابزاری در دسترس نداشته باشیم تا به وسیله‌ی آن تصدیق یا تکذیب جمله را تضمین کنیم نمی‌توانیم بگوییم که جمله صادق یا کاذب است.

واقع‌گرایی معرفت‌شناختی

epistemological realism

دیدگاهی است که براساس آن جهان به طور مستقل از ذهن انسان موجود است و انسان از راه ادراک

می‌تواند کیفیات و اشیایی را که جزئی از این جهان هستند درک کند. این دیدگاه با ایدئالیسم در تقابل است. براساس ایدئالیسم ذهن واقعیت نهایی است، و جهان فیزیکی خارج سازه‌ای وابسته به ذهن است. در اوایل سده بیستم چند عکس‌العمل واقع‌گرایانه در برابر ایدئالیسم رخ نمود، از جمله هستند دیدگاه‌های مور (Moore) و الکساندر در انگلستان، و مکتب یوپسالا (Uppsala school) در اسکاندیناوی، و واقع‌گرایان جدید و واقع‌گرایان انتقادی در ایالات متحده‌ی آمریکا.

واقع‌گرایی حقوقی

(legal realism)

هدف مکاتب واقع‌گرایانه‌ای که در نیمه‌ی نخست سده بیستم پدید آمدند این بود که اندیشه‌ی حقوقی را از ایدئولوژی سیاسی و دینی تصفیه کنند و به جای آن یک نظریه‌ی حقوقی پدید آورند به گونه‌ای که بتواند پایه‌ی درستی برای تصمیم‌های قانونی و قضایی باشد. واقع‌گرایان اسکاندیناوی در تلاش برای نیل به این هدف به تحلیل منطقی و مفهومی و نقد مفاهیم اساسی حقوقی روی آوردند، در حالی که واقع‌گرایان امریکایی بیشتر بر پژوهش اجتماعی و روان‌شناختی تأکید کردند.

واقع‌گرایی سیاسی

(political realism)

واقع‌گرایی سیاسی دست کم سه معنی متفاوت دارد: (۱) مطالعه‌ی تجربی و فارغ از ارزش‌گذاری سیاست؛ (۲) دیدگاهی که بر اساس آن سیاست عبارت است از هنر شناختن امر ممکن. واقع‌گرایانی که این دیدگاه را دارند الزامات و اجبارهای ناشی از شرایط موجود را می‌پذیرند و در چارچوب آنها عمل می‌کنند؛ این دیدگاه در مقابل دیدگاه کسانی قرار دارد که در برابر الزامات و اجبارهای ناشی از شرایط موجود مقاومت می‌کنند. (۳) معنای سوم واقع‌گرایی سیاسی این است که ملاحظات اخلاقی نباید در تصمیم‌های سیاسی مدخلیت داشته باشند؛ یعنی فقط قدرت و نفع شخصی باید در مد نظر باشد؛ یا به تعبیر دیگر «قدرت برحق است».

واقع‌گرایی در ادبیات و هنر

واقع‌گرایی در حوزه‌ی ادبیات و هنر، سبکی است که هدف آن محدود ساختن خیال‌پردازی و پرهیز از تهذیب و آب و تاب دادن است، تا از این طریق در باب واقعیت‌های موجود امانت‌داری رعایت شود، و حوادث روزمره چنانکه واقعاً رخ می‌نمایند در ادبیات و هنر عرضه گردد. در این میان، «واقع‌گرایی جامعه‌گرا» (socialist realism) سبکی زیباشناختی و ادبی است که استالین در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ آن را به عنوان تنها سبک مناسب جوامع کمونیست معرفی، و به اتحاد جماهیر

شوروی تحمیل کرد.

واقع‌گرایی انتقادی (critical realism)

یک نظریه‌ی فلسفی در باب معرفت به جهان خارج است که در اواخر سده‌ی نوزدهم پدید آمد و تا دهه‌ی ۱۹۴۰ تداوم داشت. حامیان این نظریه مانند داوس هیکس (وفات: ۱۹۴۱، Daves Hicks) در کمبریج و آر. دبلیو. سلارز (R.W. Sellars) در امریکا با ایده‌آلیسم مخالفت کردند اما به جای پذیرفتن واقع‌گرایی «مستقیم» یا «خام» واقع‌گرایان جدید، نظریه‌ای پدید آوردند که برطبق آن معرفت ما به جهان خارج همواره شامل ذهن وادرون و عین است.

واقع‌گرایی جدید (new realism)

این اصطلاح گاهی به معنی مخالفت واقع‌گرایانه با فلسفه‌های ایده‌آلیسمی به کار می‌رود که در دو دهه‌ی نخست سده بیستم در انگلستان و امریکا رایج بود؛ اما مخصوصاً در مورد دیدگاه‌های گروهی از فیلسوفان امریکایی به کار می‌رود که در جنبش ضد ایده‌آلیسم حضور داشتند. در ۱۹۱۰، شش نفر از این فیلسوفان در مجله‌ی فلسفه (*Journal of Philosophy*) نوشته‌ای تحت عنوان «برنامه و خط‌مشی اولیه‌ی شش واقع‌گرا» (The program and first platform of Six Realists)، منتشر کردند. این شش نفر عبارت بودند از ادوین بی. هولت (Edwin B. Holt) و والتر تی. ماروین (Walter T. Marvin) و دبلیو. پی. مونتاجیو (W.p. Montague) و رالف بارتون پری (Ralph Barton Perry) و والتر بی. پیتکین (Walter B. Pitkin) و ای. جی. اسپالدینگ (E.G. Spalding). دیدگاه‌های آنها، که به طور مشترک نوشته بودند، بعدها در ۱۹۱۲ در یک مجله چاپ شد. مسئله‌ی اصلی آنها عبارت بود از استقلال متعلق شناسایی از فاعل شناسایی، و نقطه‌ی آغاز مجادله‌ی آنها این بود که می‌گفتند ایدئالیست‌ها دچار این استدلال مغالطه‌ای شده‌اند که از این همانگویی که «هر چه شناخته شده است شناخته شده است» نتیجه گرفته‌اند که «هر چه هست شناخته شده است».

مدتی قبل، واقع‌گرایی جدید به سبب ناکامی‌اش در باب پدیده‌ی خطا و توهم توسط سلارز و واقع‌گرایان انتقادی، که هم پدیدارگرایی و هم «واقع‌گرایی مستقیم» واقع‌گرایان جدید را رد کردند، نقد شد.

واقع‌گرایی مستقیم (direct realism)

نظریه‌ای است که بر اساس آن ادراک حسی از حیث معرفتی امری مستقیم است و استنتاج آگاهانه یا

ناآگاهانه در تحقق آن دخالت ندارد. واقع‌گرایی مستقیم از یک سو از واقع‌گرایی غیرمستقیم یا بازنمایانه (representative)، متمایز است که می‌گوید آگاهی ادراکی از اشیای مادی توسط آگاهی از بازنمایی‌های حسی حاصل می‌شود، و از سوی دیگر از شکل‌های گوناگون پدیدارگرایی (phenomenalism) که اشیای مادی را با حالات ذهن یکی می‌گیرد متمایز است. ممکن است چنین در نظر آید که واقع‌گرایی مستقیم با نظریه‌های علمی ادراک در تعارض است. این‌گونه نظریه‌ها اشیای مادی را که مدرک‌اند علت‌های حالات ذهنی مدرک می‌دانند. و از آنجا که معلول‌ها باید از علت‌ها متمایز باشند، مدرک و مدرک نمی‌توانند ارتباط مستقیم داشته باشند. اما این در استدلال بی‌واسطگی علی را با بی‌واسطگی معرفتی خلط شده است. برای طرفدار واقع‌گرایی مستقیم آنچه ضرورت دارد پذیرفتن و پای‌بندی به دومی است نه اولی. به طور مثال، در درک قرمز بودن گوجه فرنگی محتوای آگاهی ادراکی ما عبارت است از قرمز بودن گوجه فرنگی. ما این حالت را شاید بتوانیم حاصل یک فرآیند پیچیده‌ی علی تلقی کنیم، اما ادراک ما می‌تواند به این معنا مستقیم باشد که آگاهی از حالت بازنمایی حسی که از طریق آن به آگاهی از گوجه فرنگی دست می‌یابیم واسطه‌ی این ادراک نیست. معمولاً تصور می‌کنند که وجود خطاهای ادراکی و مخصوصاً توهمات مشکلات خاص واقع‌گرایی مستقیم به حساب می‌آیند. اما می‌توانیم بگوییم که وقتی یک گوجه فرنگی قرمز را توهم کنیم، این توهم آگاهی مستقیم ما از گوجه فرنگی محسوب نمی‌شود زیرا حتی وقتی هیچ گوجه فرنگی‌ای وجود ندارد می‌توانیم آن را توهم کنیم. پس شاید این توهم حاصل آگاهی مستقیم ما از گردی و قرمزی باشد. و اگر آگاهی ما در این مورد از ادراک ما از گوجه فرنگی واقعی قابل تمیز نیست، پس چرا فرض نکنیم که ما از بازنمایی حسی در موارد واقعی نیز آگاه هستیم؟ طرفدار واقع‌گرایی مستقیم در پاسخ به این پرسش شاید منکر این باشد که توهمات از ادراکات مربوط به امور واقعی قابل تمیز نیست، یا شاید این ادعا را که اگر بازنمایی‌های حسی برای تبیین توهمات ضرورت دارند، در این صورت در موارد مربوط به امور واقعی نیز وجودشان باید مسلم فرض شود زیر سؤال ببرد.

در هر صورت، تفاوت اصلی واقع‌گرایی مستقیم در باب ادراک حسی با دیگر نظریه‌های موجود در این باره بیش‌تر بر حسب آن چیزی که به هنگام ادراک حسی به طور بی‌واسطه درک می‌شود بیان می‌گردد نه بر حسب آنچه با واسطه درک می‌گردد. اصطلاحات ادراک با واسطه و بی‌واسطه را

نخستین بار بارکلی در کتابش سه گفتگو میان هیلاس و فیلونوس مطرح کرده است؛ از آن زمان به بعد طرفداران نظریه‌ی واقع‌گرایی مستقیم، ادراک حسی را ادراکی بی‌واسطه تلقی کرده‌اند و متعلقات آن را به طور مستقل از ذهنی که آنها را درک می‌کند موجود دانسته‌اند.

واقع‌گرایی خام (naive realism)

واقع‌گرایی خام در حقیقت روایت خاصی از واقع‌گرایی مستقیم ارسطویی است. می‌دانیم که واقع‌گرایی مستقیم ارسطو صرفاً شامل محسوسات بالذات در اصطلاح او است، به این معنا که ما اشیای فیزیکی را فقط بالعرض درک می‌کنیم، یعنی با وساطت ادراک بالذات یا مستقیم کیفیات خاصی که این اشیا دارند. این کیفیات، مانند رنگ، محسوسات بالذات هستند، در حالی که موضوعات آنها، یعنی مثلاً شی رنگین، فقط محسوس بالعرض است. براساس تفسیری از این موضع ارسطو در باب ادراکات حسی، بعضی تصور کرده‌اند که «رنگ دیده شده» کیفیاتی از اشیای فیزیکی هستند که به طور مستقل وجود دارند؛ یعنی این کیفیات، حتی اگر کسی آنها را درک نکند به همان صورتی وجود دارند که مدرک آنها را درک می‌کند. منتقدان این دیدگاه را، از حیث خام و سطحی بودنش واقع‌گرایی خام نامیده‌اند. برتراند راسل در کتابش اصول فلسفه در حقیقت واقع‌گرایی خام را نقد کرده است.

واقع‌گرایی مابعدالطبیعی (metaphysical realism)

واقع‌گرایی مابعدالطبیعی در عام‌ترین معنایش دیدگاهی است که براساس آن (۱) اشیای واقعی وجود دارند (معمولاً مقصود اشیای مکانی - زمانی است)، (۲) این اشیا به طور مستقل از تجربه‌ی ما یا معرفت ما به آنها وجود دارند، (۳) این اشیا کیفیاتی دارند و به طور مستقل از مفاهیم ما درباره‌ی آنها و به طور مستقل از زبانی که ما آنها را با آن توصیف می‌کنیم با یکدیگر نسبت‌هایی دارند. عقل سلیم و علوم و اکثر فیلسوفان واقع‌گرایی مابعدالطبیعی را می‌پذیرند. مهم‌ترین انتقاد از این نوع واقع‌گرایی این است که ما نمی‌توانیم از اشیای واقعی تصویری داشته باشیم زیرا چنین تصویری همواره بر مفاهیمی که قبلاً داریم و بر تجربه و زبان ما مبتنی است. پذیرفتن این انتقاد، به نظر می‌رسد که، به این معنا است که ما نمی‌توانیم به اشیای واقعی، آن گونه که فی‌نفسه وجود دارند، معرفتی حاصل کنیم، و بنابراین نباید صدق را به معنای مطابقت حکم با این اشیا تلقی کنیم. اما پذیرفتن،

این نتیجه، نتایج بیشتری در پی خواهد داشت: یا باید این دیدگاه ظاهراً محال را بپذیریم که اشیا واقعی وجود ندارند (زیرا آن انتقاد با همان قوت در مورد اذهان و حالات آنها، و نیز در مورد مفاهیم و کلمات و کیفیات و نسب و تجارب نیز کارگر است)، برای اینکه پذیرفتن وجود چیزی که هیچ مفهومی از آن نداریم بی معنی است؛ یا این که به طور ناامید کننده‌ای خود را موظف بدانیم که معنای کلماتی از قبیل «واقعیت» و «مفهوم» و «تجربه» و «معرفت» و «صدق» و غیره را به طور بنیادی تغییر دهیم و معانی دیگری غیر از آنچه در حال حاضر دارند از آنها اراده کنیم. اما در عین حال ممکن است کسی بگوید که آن انتقاد در نهایت یک همان‌گویی بی حاصل است زیرا به این معنا است که «ما واقعیت را فقط تا آنجا می‌شناسیم که می‌شناسیم» و بنابراین نمی‌توانیم یک بر نهاد اساسی از این همان‌گویی نتیجه بگیریم. ضد واقع‌گرایان اعتقاد دارند که چنین استنتاجی امکان دارد. اما حتی اگر آن انتقاد همان‌گویی محض باشد دست کم به این کار می‌آید که ارتباط شناختی خودمان با جهان را ساده تصور نکنیم. واقع‌گرایی مابعدالطبیعی در بحث کلیات، آنها را موجود می‌داند.

(internal realism)

واقع‌گرایی درونی

واقع‌گرایی درونی اصطلاحی است که بر دیدگاهی معین در حوزه‌ی فلسفه‌ی علم اطلاق کرده‌اند. واقع‌گرایان درونی با این عقیده‌ی واقع‌گرایان علمی موافق‌اند که برخلاف عقیده‌ی ضد واقع‌گرایان در حوزه‌ی فلسفه‌ی علم، تاریخ ابطال‌های گذشته‌ی نظریه‌های علمی مقبول نمی‌تواند دلیل خوبی برای شک‌گرایی سمج در باب مدعیات صادق نظریه‌های معاصر باشد، اما در عین حال این نوع واقع‌گرایان در باب مدعیات «مابعدالطبیعی» مربوط به «مطابقت نظریه‌های صادق با جهان واقع» یا در باب هر مفهومی از صدق که با اصطلاحات غیر معرفتی تعبیر شده باشد موضع شک‌گرایانه دارند. آنها می‌گویند هر چند ممکن است نظریه‌ها سرانجام در یک نظریه‌ی «صادق» نهایی به یکدیگر برسند، مفهوم صدق در اینجا باید برحسب روایتی از تصور پرس (چارلز سندرس پرس ۱۹۱۴-۱۸۳۹) از صدق به عنوان «بیان‌پذیری تضمین شده‌ی نهایی» فهمیده شود.

(Ante rem realism)

واقع‌گرایی قبل از وقوع

(In rebus realism)

واقع‌گرایی بعد از وقوع

واقع‌گرایی در مورد کیفیات اشیا فیزیکی، بر آن است که این کیفیات به طور مستقل از ذهن وجود دارند. این نوع واقع‌گرایی دو روایت اصلی دارد: (۱) واقع‌گرایی قبل از وقوع، (۲) واقع‌گرایی بعد از

وقوع. بر اساس اولی، کیفیات اشیا فقط در صورتی وجود دارند که نمونه‌ای از آنها یافته شود. اما بر اساس دومی، کیفیات اشیا حتی اگر هیچ نمونه‌ای نداشته باشند باز وجود دارند. به طور مثال، این که انسانی بیش از یک تن وزن داشته باشد کیفیتی است که نمونه‌ای از آن وجود ندارد، با این حال اعتقاد به وجود این کیفیت اعتقادی معقول و موجه و پذیرفتنی است. این کیفیت به نظر می‌رسد که دست کم آن چیزی است که در محمول «بیش از یک تن بودن وزن انسان» بیان شده است.

ضد واقع‌گرایی

(anti-realism)

به طور کلی دیدگاهی است که واقع‌گرایی را در بسیاری از معانی آن رد می‌کند. از دهه‌ی ۱۹۶۰، ضد واقع‌گرایی، به ویژه، بر دیدگاهی اطلاق می‌شود که بر اساس آن اگر له یا علیه جمله‌ای شاهدی اساساً در دسترس نباشد نمی‌توانیم بگوییم که این جمله صادق یا کاذب است. به تعبیر دیگر، ضد واقع‌گرایی در این تعبیر عبارت است از رد اصل دو ارزشی بودنِ صدق درباره‌ی هر طبقه‌ی معینی از جملات. بنابراین پذیرفتنِ صدقِ جمله یعنی داشتن دلایل کافی برای بیان آن؛ و این همان دیدگاه تأییدگرایی (verificationism) است که به عنوان یک نظریه‌ی معنی و صدق معمولاً با نام مایکل دامت همراه است. بر طبق این دیدگاه، چه بسا جمله‌ای یافته شود که نمی‌توانیم خود آن یا نقیض آن را به علت نداشتن قرینه‌های کافی اظهار کنیم. به این ترتیب، اطلاق اصل دو ارزشی بودنِ صدق دیگر عام نیست و در مورد هر جمله‌ای صدق نمی‌کند.